

تداوم هویت ایرانی در دوره ترکان

عباس جوادی، زمستان 2023

به غیر از جنگ بزرگ چالدران، یکی دیگر از جلوه های چشمگیر همگرایی و آمیختگی تاریخی ایرانیان و ترکان، تداوم هویت و اندیشه ایران و ایرانیت در دوره حکومت پادشاهان ترک زبان است. این احساس تعلق به سرزمین های تاریخی و مردمان ایرانی در دوره پیش از اسلام که در افسانه های ایرانی و آثار کتبی و شفاهی اساطیری و زرتشتی ایرانی و دیرتر، به ویژه در دوره ساسانیان با اندیشه «ایران‌شهر» و «ایرانزمین» شکلی مشخص تر گرفته بود، پس از اسلام، در دوره حکومت های ایرانی- منطقه ای مانند سامانیان، صفاریان و آل بویه احیاء گردید و در آثار ادبی موثری مانند «شاهنامه» فردوسی از نگاه اساطیری- تاریخی در ذهن ایرانیان رسوخ نمود و ماندگار شد. بسیار مهم و جالب است که با روی کار آمدن سلسله های اصالتاً ترک تبار و ترک زبان غزنویان و سلجوقیان، آن احساس تعلق به هویت ایرانی نیز احیاء گردید و تا پایان سلسله قاجار و آغاز دودمان پهلوی یعنی مجموعاً به مدت هزار سال ادامه یافت. (معمولاً دوره پهلوی خود تبلور منسجم و سازمان یافته هویت ایرانی شمرده میشود، اما این دوره خارج از دایره بحث کتاب حاضر است).

در این مدت هزارساله که غزنویان و سلجوقیان و دیگر حکومت های ترکی زبان ایلخانان، تیموریان، آق قویونلو، قرا قویونلو، صفوی، افشار و قاجار بر سرکار بودند، سلاطین این دودمان ها، خوب یا بد، به نمایندگی از ایران و ایرانیان عمل میکردند، خود را «شاه» و «شاهنشاه ایران» می نامیدند، و از ونیز ایتالیا تا استانبول عثمانی، پادشاهان و حکومت های خارجی آنان را «پادشاه ایران» خطاب مینمودند. موضوع اصلی فصل حاضر ادامه و احیای این هویت در دوره هزار ساله مزبور خواهد بود که به «هزاره شاهان ترک زبان در ایران» معروف شده است.

پیش از اسلام

برخی از منابع با تاکید بر اینکه اندیشه مدرن هویت ملی و سیاسی محصول طرز فکر و تحولات سیاسی اروپا در قرون هجدهم و نوزدهم است، تداوم اندیشه هویت ملی و قومی ایرانیان از دوره باستان به دوره بعد از اسلام را مورد تردید و انتقاد قرار میدهند. در فصل گذشته هنگام تحلیل اوایل صفویان و بخصوص جنگ چالدران به این موضوع اشاره شده بود که «ملی گرایی» (که ضمناً ترجمه چندان بجائی از واژه «ناسیونالیسم» زبان های اروپائی نیست) به صورتی که ما امروزه میشناسیم، پانصد سال پیش در ایران و خاورمیانه موجود نبود و این اندیشه چند قرن پس از آن از غرب به خاورمیانه نفوذ کرده است. اما اگر مثلاً تمدن های باستانی چین، ایران و یونان- روم را در نظر بگیریم، می بینیم که دو، سه هزار سال پیش در هریک از این سرزمین ها و در مرحله های تاریخی گوناگون، مردمان آن (هر کدام متناسب با شرایط تاریخی و سیاسی خود و به درجات مختلف) احساس تعلق جمعی و مشترکی به سرزمین خود یافته بودند که غالباً با شاخص های دیگر اجتماعی و فرهنگی مانند شاه (شاهنشاه، امپراتور)، زبان و آئین همراه بوده است.

مجموعاً باید گفت که نشانه های مختلفی مانند ذکر نام یک سرزمین (ایران، ایرانزمین، ایرانشهر، ملک عجم) پادشاه، شخصیت و مقام دیگری از آن سرزمین و یا فردی منسوب به آن (شاه ایران، ملوک عجم، عجم)، منسوبیت به آن سرزمین

(ایرانی، پارسی/فارسی، عجم)، زبان، عادات و سنن و دیگر خصوصیات آن سرزمین (فارسی، فرسی، الفرس) و یا ذکر وابستگی و هویت گروهی مردم به آن (ایرانیت، العجمیه) را میتوان به عنوان نشانه و شاهد موجودیت آن حس وابستگی و هویت به حساب آورد.

در رابطه با ایران هخامنشی، شمرده شدن سرزمین های ایرانی در «سنگ نوشته های داریوش یکم و خشایارشا در قرون پنجم و ششم پ.م. نشان میدهد که حتی در آن دوره نیز ایرانیان خود را متعلق به ملت ایرانی «آریا» میدانستند.¹ نام «آریا» در اوستا نیز ذکر شده است. بنظر مایکل ویتسل از دانشگاه هاروارد «واژه «آریا» یعنی نامی که ایرانیان خود را می نامیدند، «ارباب» یا «فرد آزاد» معنی می داد و به آن معنای نژاد و نسب که در قرون نوزدهم و بیستم به آن داده شد، نبود.»² اما 700-800 سال بعد مثلا سنگ نوشته «کعبه زرتشت» متعلق به شاپور اول ساسانی از قرن چهارم میلادی که به سه زبان پارسی میانه، پارتی و یونانی نوشته شده، موضوع هویت ملی و سرزمینی ایرانی را به صورت روشن تری مطرح میکند. این سنگ نوشته با عبارات زیر شروع میشود: «من مزدیسن، یغ (ایزد، خدا) شاپور، شاهنشاه ایران و انیران (خارج از ایران) که چهار (نژاد) از ایزدان، پور مزدیسن، یغ اردشیر شاهنشاه ایران که چهار از ایزدان پور پور (نوه) یغ بابک شاه (است) خداوندگار ایرانشهرم و (این) شهرها (کشورها) را دارم: پارس، پهلوی، خوزستان، مشان، آسورستان، اریایستان، آتورپاتکان، ارمنستان...»³ روشن است که این هویت، شاخص ها و نشانه های مدرن و کنونی هویت سیاسی و ملی مانند مرزها، کارت شناسائی/گذرنامه و یا تدوین قوانین و ساختار دولت های معاصر را نداشت. همچنین روشن است که هویت ملی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پدیده ای فوق العاده پیچیده و پیوسته در حال تحول در طول تاریخ بوده است. در بعضی موارد هویت ملی و سیاسی ملت ها و دولت ها ادامه یافته، بسته به تحولات سیاسی و اجتماعی تحکیم یا تضعیف شده و یا کاملاً از بین رفته است.

به دنبال حملات لشکریان اسلامی و فروپاشی دولت ساسانی، «اهل قلم» ایرانی مدتی نزدیک به دو قرن در حالت بهت و به قول شاهرخ مسکوب «کرختی»⁴ به سر بردند، اما بزودی بازسازی فرهنگ ایرانی در شرایط جدید اسلامی را آغاز کردند. به تدریج نوعی تحول یافته از فرهنگ و تمدن ایرانی در شرایط حکمرانی خلفای راشدین و سپس امویان به وجود آمد. نظام اداری دولتداری (از جمله تقسیم سرزمین ها به ایالات و ولایات) یادآور نظام اداری ساسانی بود. با وجود آنکه تا اواخر امویان حاکمان ایالات عرب بودند و از طرف خلیفه در دمشق برای مدت معینی اعزام میشدند، کارهای اداری، از جمله جمع آوری مالیات و دفترداری را «دهقانان» یعنی ایرانیان با سواد و مجرب انجام میدادند که زبان و فرهنگ عربی را به سرعت آموخته و خود را با شرایط جدید منطبق کرده بودند.

اما ادامه دولتداری و از سرگیری فرهنگ، سنت ها و تمدن ایرانی از قرن نهم به بعد باعث ایجاد هویت قومی و سیاسی ایرانی نشده، بلکه این هویت را که حتی در دوره پیش از اسلام نیز وجود داشته، زنده کرده و تحکیم نموده است. یکی از مهم ترین

¹ Gherado Gnoli: Iranian Identity, ii. Pre-Islamic Period, in: Elr online, viewed on 17.01.2023

² Michael Witzel (2001): "Autochthonous Aryans?" The evidence from Old Indian and Iranian texts," Electronic Journal of Vedic Studies, 7/3, 2001, pp. 13-14

³ منابع آنلاین به زبان پارتی، با حرف نگاری لاتین و ترجمه انگلیسی در این لینک:

<https://daftareyaddasht.files.wordpress.com/2018/06/translit2.png>

⁴ مسکوب: ملیت و زبان، پاریس 1368، ص. 15

اسناد و نشانه های موجودیت این هویت ایرانی در میان مردم ایرانی زبان این دوره، نقل قولی هست که از افشین استروشنی در کتاب «تاریخ طبری» و همچنین تاریخ «الکامل» ابن الاثیر ذکر شده است. افشین (درگذشت 841 م.) ایرانی زبان و از استروشن (در تاجیکستان کنونی) بود که به عنوان یکی از فرماندهان خلیفه عباسی، معتصم، در جنگ های لشکریان اسلامی خلیفه بر ضد شورشیان شرکت میکرد. هم او بود که به فرمان معتصم جنبش بابک خرمدین در آذربایجان را سرکوب کرده، خود بابک را دستگیر و به دستگاه خلیفه تسلیم کرد. بابک نیز به دست عمال خلیفه به قتل رسید. اما خلیفه این بار نسبت به خود افشین مشکوک شد که اولاً مسلمان به اصطلاح «کاملی» نیست، از جمله اینکه ختنه نشده و کتاب های فارسی مانند کلیله و دمنه میخواند و در ضمن پنهانی از شورش مازیار، دیگر فرمانده شورشی در مازندران حمایت میکند. این بار خود افشین را دست و پا بسته پیش خلیفه می آوردند. به اصطلاح «دادگاهی» تشکیل میشود و هر کس از روسای حکومت و افراد ذی دخل با هدف محکوم نمودن افشین، او را سوال پیچ میکند. خود معتصم هم در مراسم سوال و جواب حضور داشته است. در این دادگاه، افشین با اتهامات گوناگون از طرف هفت، هشت نفر بمباران میشود. ضمن آن سوال های مخاصمین و جواب های هیجان زده افشین یک سوال و جواب از نظر موضوع بحث ما یعنی تاریخچه هویت ایرانی و خودشناسی ایرانیان جالب است که به روشنی نشان میدهد هویت ایرانی در اوایل اسلام و حتی در سرزمین های مجاور فلات ایران (آسیای میانه) نیز در میان مردم وجود داشت. افشین رو به یکی از متهم کنندگان خود میکند که قبلاً رابطه خوبی با افشین داشته، و می پرسد: «مگر نبود که ترا به پیش خویش می پذیرفتم و راز خویش را با تو میگفتم و از عجم بودن و رغبتم به آن و به مردمش با تو سخن میکردم؟» که آن فرد هم تائید میکند و میگوید «چرا».¹

من برای اطمینان بیشتر به اصل عربی طبری نگاه کردم. آنجا برای آنچه که در فارسی «عجم بودن» (به معنی ایرانی بودن یا «ایرانیت») «العجمیه» گفته شده که بنظرم ترجمه دقیق ترش باید «ایرانیت» باشد که از نظر موضوع هویت ملی و ایرانی حتی کمی قوی تر و پررنگ تر از «عجم بودن» جلوه میکند.

در شرایط شوک سیاسی، مذهبی و اجتماعی که حاکمیت اسلامی در ایران به وجود آورده بود، احیای تدریجی فرهنگ و زبان ایرانی فارسی یکی از مهم ترین راه ها برای حفظ و تحکیم هویت ملی و ایرانی در مقابل حاکمیت مطلق زبان و فرهنگ خارجی یعنی عربی بود. بر پایه زبان فارسی میانه (پهلوی) در دوره ساسانی، زبان فارسی نیز با آمیختگی با عربی و همچنین لهجه های محلی ایرانی، ساده تر و روان تر شد و در تاریخ زبان ایرانیان دوره «فارسی نو» یا «دری» آغاز گردید که بزودی با تالیف آثار جدید ادبی و تاریخی و همچنین ترجمه آثار مذهبی به فارسی نو، مرحله احیای هویت فرهنگی ایرانی را تسریع نمود. از قرن نهم و بخصوص دهم به بعد، فارسی به عنوان زبان ادبی ایرانیان در عین حال بعد از عربی تبدیل به مهم ترین زبان دنیای اسلام گردید. در همین دوره بود که رودکی، دقیقی، فردوسی، بیهقی و ده ها مورخ، شاعر، فیلسوف، وزیر و دبیر ایرانی دیگر «عجم را بدین پارسی زنده کردند».

بنظر بسیاری مورخین، کوله بار تجربه در دولرداری ساسانی، آگاهی برگزیده تاریخی و فرهنگی، احیای زبان فارسی در شرایط جدید سیاسی و کوشش خستگی ناپذیر اهل قلم ایرانی کلید اساسی در تداوم هویت ملی و فرهنگی ایرانیان در دوره اسلامی

¹ تاریخ طبری، جلد 13، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران، 1380، صفحه 5927

بود. برای مقایسه، سوریه و مصر به دنبال حمله فتح لشکریان اسلام، زبان و فرهنگ بومی و تاریخی خود را رها کرده و به تدریج عربی زبان شدند. اما در ایران، از دوره خلفای عباسی به بعد، «نوزایش» فرهنگی ایرانیان با حمایت دودمان‌های منطقه ای ایرانی (طاهریان، صفاریان و سامانیان) که رسماً امیران عباسی بودند و عملاً به درجه فزاینده ای مستقل عمل میکردند، هویت ایرانی ادامه یافت. این تداوم هویت ایرانی حتی در دوره حکومت سلاطین ترک غزنوی و سلجوقی و متعاقبین هم‌زبان آنها برای چند قرن دیگر تداوم داشت.

معمولاً می‌گویند بعد از فروپاشی دولت‌های ایرانی سامانیان، آل بویه و دولت‌های کوچکتر دیگر و برسرکار آمدن غزنویان (اساساً در شرق ایران) و سپس سلجوقیان در سرتاسر ایران کنونی بعلاوه آناتولی، عراق و شام، در تاریخ ایران دوره هزار ساله سلاطین ترک زبان شروع شد که تا پایان قاجاریان و آغاز دودمان پهلوی ادامه یافت. البته دوره کوتاه کریم خان زند (1751-1779) استثنائی کوچک، اما همراه با آرامش نسبی بود. ولی طوری که می‌گویند، استثناها قاعده‌ها را ساقط نمی‌کنند.

منظور از فصلی که می‌خوانید این است که بدانیم در این هزار سال موضوع هویت ایرانی و احساس تعلق به ایران و مردم، تاریخ و فرهنگ آن در میان شاهان، وزیران، حکمرانان محلی و منطقه‌ای، در میان اهل قلم و شمشیر، در مقامات دولتی و مدارک رسمی مانند فرمان‌ها و عهدنامه‌ها، در آثار نوشتاری تاریخی، سیاسی یا ادبی و همچنین نظر پادشاهان و نمایندگان دولت‌های خارجی در این مورد چگونه بوده است.

نه تنها فردوسی – هویت ایرانی در روزگار غزنویان

احیاء و شکوفائی ادبیات فارسی نو از اواخر قرن نهم م. شروع شد و در عرض صد سال با تکمیل «شاهنامه» به نقطه اوج خود رسید. یک ویژگی مضمونی ادبیات فارسی این دوره صد ساله، جنبه اساطیری-ایرانی آن و تأکید بر فرهنگ و تمدن ایران باستان بود.

قبل از فردوسی نیز برخی از شاعران این دوره شروع به شاهنامه نویسی کرده بودند. اولین کوشش‌ها در این راه از طرف مسعودی مروزی (حدود سال 912 م.) و ابومنصور (960 م.) انجام گرفت که مصادف با پایان سلسله سامانیان ایرانی و آغاز سلطنت غزنویان ترک زبان بود. از شاهنامه مسعودی مروزی تنها چند بیت و از شاهنامه ابومنصور (که بنا به روایات، بر اساس ترجمه منثور چهار موبد زرتشتی از یک شاهنامه بوده) فقط مقدمه فارسی آن باقی مانده است. دقتی تا مرگ نا بهنگام خود در سال 976 م. هزار بیت شاهنامه خود را سرود که بعداً مورد استفاده فردوسی قرار گرفت. اما بالاخره در دوره غزنویان و شاهنامه فردوسی (درگذشت 1019 یا 1025 م.) است که «درک ایرانی از تاریخ جهان، چه از نظر تاریخ اساطیری و چه تاریخی واقعی ایرانی (اشکانی و ساسانی) با بالاترین فصاحت ممکن زبان فارسی سروده شده و نام «ایران» و تعبیرهای مربوط به آن 720 بار و واژه «ایرانیان» 350 بار ذکر شده است.¹ بنا به شمارش احمد اشرف، علاوه بر تالیفات شاهنامه، ده‌ها نویسنده، شاعر، حکیم، مورخ، دانشمند، وزیر و دبیر مانند ابن مقفع، دینوری، طبری، حمزه اصفهانی، ابن مسکویه، ثعالبی، مسعودی، مقدسی، بلعمی، گردیزی، حکیم میسمی و ابوریحان بیرونی در آثار خویش صدها بار (تنها طبری در «تاریخ»

¹ Ahmad Ashraf: Iranian Identity iii, Medieval Islamic Period; in: Elr, viewed on 18.01.2023

مفصل خود 292 بار) نام ایران و ایرانی را ذکر کرده اند.¹ بدون شک همه این بزرگان علم و ادب در دوره غزنویان و در سرزمین های تحت تسلط آنان زیسته اند، اگرچه مثلاً بیرونی که بیشتر عمر خود را در خدمت سلاطین غزنوی گذرانید، در کتاب معروف خود «آثار الباقیه» دانش اساطیری و در عین حال تاریخی اقوام، سرزمین ها و عادات و سنن، تقویم و روزهای مخصوص ایرانی، زرتشتی، رومی، سریانی، یهودی، مسیحی و اسلامی را شرح میدهد. در این اثر معروف، بیرونی صد ها بار از ایران، ایرانیان و زبان فارسی (الفُرس، الفارسیه، فارس، ایران شهر، اهل ایران شهر، فروردین، نوروز، مهرگان، روز انیران) و آئین های گذشته و پیامبران و پادشاهان آنان مانند زردشت و کورش به تفصیل سخن گفته است. لازم به توضیح است که مشروحات دقیق و بی مانند بیرونی صرفاً محدود به اساطیر و افسانه های این اقوام و ملل نیست، بلکه روزگار خود بیرونی از جمله عهد سامانیان و ترکان را نیز در بر میگیرد.²

غزنویان در آغاز غلامان نظامی و سپس فرماندهان دستگاه سامانی بودند. آنها سال های مهم شکل گیری شخصیت سیاسی خود را در محیط پربار درگاه دولت ایرانی سامانیان گذرانده بودند. در همین دوره بود که اهل قلم ایرانی سعی کردند حکمرانان غزنوی را به ساسانیان ربط دهند. مثلاً به گفته جوزجانی، پدر سلطان محمود غزنوی یعنی سبکتکین از طرف پدری جزو نوادگان دختر آخرین پادشاه ساسانی، یزدگرد سوم بود.³ بعد از تسلط اعراب بر ایران، ادعاهای مشابهی هم مطرح شد که گویا امام چهارم شیعیان نوه مادری یزدگرد سوم بوده است. به همین ترتیب، برخی تذکره نویسان و مورخان ایرانی کوشش کردند که برای توجیه حاکمیت پادشاهان مزبور اصل و نسب آنان را به قبایل پرنفوذ عرب ربط دهند. در رابطه با همین ادعاها نیز نام ایران بار ها به عنوان کشوری معاصر در آثار تاریخی، ادبی و مذهبی ذکر شده است. در دوره بعد از تسلط اعراب بر ایران تمایل به منسوب شمردن حاکمان ایرانی به قبایل پرنفوذ عرب رواج یافت. همچنین در دوره حاکمیت سلاطین ترکمن نیز مورخین ایرانی تلاش میکردند سلاطین آق قویونلو یا قراقویونلو را به تبار جمشید متصل کنند.

مثلاً فرخی سیستانی (درگذشت سال 1030) در دیوان خود 30 بار نام «ایران» را ذکر میکند و سلطان محمود را «شاه ایران» (و توران) مینامد و همچنین تعابیر «ایرانزمین» و «ایران شهر» را به کار میبرد. عنصری (درگذشت 1040) و منوچهری (درگذشت 1041) از «ایران»، «توران»، «کشور ایران»، «زمین ایران شهر» و «خسرو ایران» سخن میگویند و اسعدی گرگانی در «ویس و رامین» خود 25 بار نام «ایران» را می برد.⁴

در دوره سلطان محمود زبان کتبی کلیه مدارک رسمی دربار به دستور اولین وزیر سلطان محمود، ابوالعباس اسفراینی، از عربی به فارسی تبدیل شد. اگرچه وزیر بعدی، احمد میمندی زبان رسمی دربار را دوباره به عربی برگرداند، اما سنت فارسی

¹ Idem

² ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران 1386؛ در ضمن ن. اصل عربی الآثار الباقیه، با تصحیح و حواشی ادوارد ساخاؤ: ابوریحان بیرونی: آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران 1386؛ در ضمن ن. اصل عربی الآثار الباقیه:

Alberuni: Chronologie orientalischer Völker, Hrsg.: Eduard Sachau, Harrassowitz, Leipzig 1923, S. 215-233
³ C. E. Bosworth: "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the Past," in: Bosworth: The Medieval History of Iran, Afghanistan and Central Asia, London 1977, p. 61

پژوهش نامبرده باسورث بسیار با ارزش است و نشان میدهد که ادعای منسوبیت خانوادگی و قومی با پادشاهان ایران باستان و همچنین قبایل پرنفوذ عرب چه نقش مهمی در پذیرش عمومی سلاطین ایرانی از طرف مردم داشته است. تصدیق این نظر را میتوان در بسیاری نمونه های دیگر مثلاً ارتباط دادن سلطان خلیل آق قویونلو با خسرو جمشید و شاه اسماعیل اول با امامان شیعه یافت.

⁴ در جمع آوری و تحلیل اطلاعات فصل کنونی از مقاله مفصل احمد اشرف در فرهنگ «ایرانیکا» (مذکور در بالا) استفاده بسیاری شده است. مدیون و سپاسگزار ایشان هستم.

نویسی مدارک رسمی و دولتی از آن دوره به بعد در همه دربارهای سلاطین ترکی و مغول-ایلخانی در ایران و همچنین آسیای مرکزی، بخش مسلمان هندوستان و آناتولی باقی ماند. در ایران دوره صفویان و بعد از آنها نیز موقعیت برتر زبان و ادبیات فارسی به همان صورت ادامه یافت. همزمان، فتوحات سلطان محمود در هند نیز تاثیر و نفوذ زبان فارسی را به این نیم قاره گسترش بخشید.

ابوالفضل بیهقی تاریخ نگار برجسته ایرانی که در کتاب معروف تاریخ خود دوره سلطنت محمود و پسرش مسعود را به صورتی دقیق و در عین حال با زبانی شیوا و غنی به تصویر کشیده، در باره پایان دوره غزنویان و شکست های سلطان مسعود به دست لشکریان نوحاسته سلجوقی و بر تخت نشستن طغرل بیک سلجوقی در نیشابور مینویسد:

«... هرکس که میخواست، استاخی (گستاخی، م.) میکرد و با طغرل سخن میگفت و وی بر تخت خداوند سلطان نشسته بود در پیشگاه صُفّه (ایوان، م.)، قاضی صاعد را بر پای خواست و به زیر تخت بالشی نهادند و بنشست، قاضی گفت: زندگانی خداوند دراز باد، این تخت سلطان مسعود است که بر آن نشسته ای و در غیب چنین چیزهاست و نتوان دانست که دیگر چه باشد، هشیار باش و از ایزد - عزّ ذکره - بترس و داد ده و سخن ستم رسیدگان و درماندگان بشنو و یله مکن (رها مکن، م.) که این لشکر ستم کنند که بیدادی (ستمی، م.) شوم باشد و من حق تو را بدین آمدن بگزاردم (...) طغرل گفت رنج قاضی نخواهم به آمدن بیش ازین، که آنچه باید به پیغام گفته می آید و پذیرفتم که بدانچه گفتم کار کنم، و ما مردمان نو و غریبیم و رسم های تازیکان (ایرانیان مسلمان و غیر ترک، م.) ندانیم، قاضی به پیغام نصیحت ها از من نگیرد (دریغ ندارد، م.). گفت: چنین کنم.»¹

این در سال 1037 بود.

حاکمیت بر خراسان چند بار بین غزنویان و سلجوقیان دست به دست شد. بالاخره با شکست و عقب نشینی غزنویان به هند، سلجوقیان بر خراسان و بقیه سرزمین های ایرانی و سپس عراق و دیر تر آناتولی حاکم گشتند. روایت بیهقی از فتح خراسان توسط سلجوقیان نیز نشان میدهد که غزنویان با سابقه نسبتاً طولانی تر مهاجرت به ایران و حاکمیت بر آن، با ایران و ایرانیان و فرهنگ و دولرداری آنان آشنا تر و مانوس تر از سلجوقیان بودند.

اما بزودی همان سنت دیرین برتری زبان، فرهنگ و دولرداری ایرانی به صورتی دیگر در دوره سلجوقیان نیز ادامه یافت.

پیچ و خم دوره سلجوقی

از نگاه موضوع هویت ایرانی و ذکر نشانه های آن مانند نام «ایران» در ایران دوره سلجوقی رکودی نسبی دیده میشود. سلجوقیان ایران تا اواخر قرن دوازدهم و شاخه روم (آناتولی) آنان تا صد سال بعد از آن (همراه با کاهش تدریجی قدرت و نفوذ) حکومت کردند. تمرکز این بحث روی دوره سلجوقیان ایران (یا «سلجوقیان کبیر») خواهد بود.

¹ ابوالفضل بیهقی: تاریخ بیهقی، ج. دوم، انتشارات هیرمند، تهران 1376، ص. 836-837

برخلاف دوره غزنویان، در روزگار سلجوقیان آثار به نسبت کمتری در باره قدرت و شکوه ایران باستان و اساطیر آن نوشته شد، اگر چه در این دوره به خاطر گسترش سریع حاکمیت سلاطین سلجوقی در ایران، آسیای مرکزی، آناتولی، عراق، شام و حتی فلسطین، زبان و ادبیات فارسی از نظر نفوذ و اعتبار بعد از عربی تبدیل به مهم ترین زبان دنیای اسلام گردید. به نظر نگارنده این تناقض چندان جای شگفتی ندارد و میتوان آن را به چند عامل مربوط دانست.

یکم: آنگونه که قبلا هم گفته شد، غزنویان و سلجوقیان هر دو اصالتا از آسیای مرکزی به ایران آمده بودند. اما گذشته و روند مهاجرت و شکل به دست گرفتن قدرت آنان در ایران از یکدیگر فرق های اساسی داشت. اولین بنیانگذاران غزنویان، آلب تکین (آلب تگین) و سبکتکین، از غلامان دربار سامانی بودند که در بازار بردگان خریداری شده بودند. آلب تکین بخاطر مهارت در امور جنگی فرمانده سامانیان در خراسان شده بود. سبکتکین جوان نیز که احتمالا از قبایل ترکان شرقی بود، به دنبال حمله یک قبیله ترک رقیب به اسارت گرفته شده و در یک بازار بردگان برای سامانیان خریداری شده بود. در دوران خدمت در لشکر سامانی سبکتکین داماد آلب تکین شده بود. آنها همراه با هزاران غلام دیگر در مدرسه مخصوص امیران سامانی تحصیل و آموزش نظامی دیده بودند. بین نخستین لشکرکشی های سامانیان به دشت های آسیای میانه برای «غزوات» اسلامی و اسیر گرفتن قبایل ترک آن دیار (اواخر قرن نهم) و نخستین تصرف قدرت توسط غزنویان در غزنی افغانستان (975) تقریبا صد سال فاصله بود. در این مدت آنها زبان، فرهنگ و دولرداری ایرانیان را در دربار سامانی فراگرفته بودند. اما سلجوقیان که ابتدا به صورت دسته بزرگی از اشرار از ماوراءالنهر به خراسان حمله میکردند، طوری که از خود رئیس قبیله، طغرل بیک شنیدیم، با ایرانیانی که به کشورشان آمده بودند، آشنائی و الفت چندان نداشتند. از این جهت آنان احتمالا (بخصوص در ابتدا نیازی برای تشویق اهل قلم بومی در راه ترویج هویت ایرانی نمی دیدند).

دوم: در حالیکه سرزمین های غزنویان اساسا عبارت از ایران و بخش هایی از هندوستان بود، سلجوقیان در مدت کوتاهی بر آناتولی، عراق و حتی شام حاکم شدند. فتح نیشابور توسط سلجوقیان در سال 1037 بود. در کمتر از 40 سال بعد آنها ابتدا بغداد را تصرف کرده، خلیفه عباسی را تابع خود نمودند و سپس در شهر مانزیکرت (ملازگرد) در شرق آناتولی نخستین ضربه پیروزمندانه خود را بر امپراتوری روم شرقی وارد آوردند. این سرعت و گسترش در فتوحات، سلجوقیان را از حالت دولتی اساسا ایرانی درآورده، آنان را به بزرگترین دولت اسلامی شامل سرزمین های ایران، آناتولی و خاورمیانه تبدیل نمود. این نیز به سختی میتواند عامل تشویق کننده ای برای ترویج تنها یک هویت سیاسی یا قومی مشخصی باشد.

دو عامل دیگر هم میتواند موثر بوده باشد. اولاً نباید فراموش کرد که سلجوقیان بلافاصله پس از فتح هر ایالت و ولایت، آن را مانند یک غرامت جنگی بین افراد ممتاز طایفه خود و حتی پسران صغیر خانواده تقسیم میکردند. این ولایات معمولا نصیب طایفه و دسته ای میشد که در آن فتح نقش مهم تری داشت. این تصمیم هم با رضایت خان بزرگ (مثلا طغرل، برادرش چاغری، آلب ارسلان و دیگران) انجام میگرفت. حتی خان های بزرگ تر میتوانستند بعدا بخاطر «تغییر سیاست» یا نیاز به پول و خراج این تصمیم را تغییر دهند و حاکم دیگری را به همان محل بفرستند. حاکمان سلجوقی اصولا طبق یک سنت قدیم ترکی و مغولی با فتح یک سرزمین، آن را مانند ملک و زمین شخصی و خانوادگی خود به حساب می آوردند. این سنت، البته نه به این درجه و تا این حد، در دودمان های قدیمی ایرانی، عربی و غربی هم بود، مثلا حکومت ایالت های پر درآمد به نزدیکان درجه اول پادشاه یا خلیفه داده میشد. اما بنظر میرسد مبالغه در این مورد مانند سپردن حکومت یک ولایت

به یک شاهزاده ده ساله و فرستادن او (همراه با «اتابک» شاهزاده) به این محل میتواند در ذهن این حکومت های محلی و دبیران و تاریخ نگاران آنان احساس جمعی «ایرانیت» را که گستره ای پهناور از حاکمیت سیاسی و وابستگی گروهی را در بر میگیرد، کم رنگ تر کرده باشد.

نکته نهائی که بنظر نگارنده میتواند در تضعیف نسبی احساس و ذکر موضوع «ایرانیت» در منابع دوره سلجوقی نقشی داشته باشد، حاکم شدن اندیشه خواجه ابوعلی نظام الملک طوسی (توسی) در باره دولت و حکومت داری و اصول متشرعانه امام حامد غزالی (در حوزه فلسفی و مذهبی) در دوره اوج قدرت سلجوقیان است. نظام الملک (1092-19/1018 م.) از معروف ترین وزیران تاریخ ایران است که به مدت بیست و نه سال وزارت دو سلطان بزرگ سلجوقی، آلپ ارسلان و پسرش ملک شاه را برعهده داشت و در عمل گرداننده اصلی کارهای دولت در اوج قدرت و گسترش این سلسله از آمو دریا تا قفقاز جنوبی، آناتولی مرکزی، عراق و شامات بود. نظریه دولت داری نظام الملک بر دو ستون اصلی استوار بود: اطاعت بی چون و چرا از سلطان سلجوقی و پیروی مطلق از مذهب اهل تسنن، به خصوص شاخه حنفی و یا شافعی آن. نظام الملک، امام ابو حامد غزالی (1058-1111) را در سال 1091 م. مسئول تدریس در مدرسه نظامیه بغداد نمود. غزالی جزو پیروان مکتب کلامی «اشعری» بود. این مکتب که در ابتدا راهی «میانه» بین خردگرایی معتزله دوره خلیفه مامون و خردستیزی شریعت گرایان اهل حدیث شمرده می شد و در عراق و خراسان نفوذ بسیاری داشت، بعد ها آشکارا به اهل حدیث نزدیک شد و برضد خرد گرایی برخاست. در پی فعالیت های غزالی در مدرسه های «نظامیه» بغداد و نیشابور مکتب کلامی و متشرعانه اشعری به اقصی نقاط عالم اسلام گسترش یافت و به مکتب اکثریت اهل سنت تبدیل گردید. غزالی احتمالا مهم ترین فقیه و متفکر اسلامی است که ضدیت با خردگرایی علمی را درمیان مسلمانان به صورتی پایدار رواج داد. پایه اصلی اندیشه های نظام الملک و غزالی مطلق بودن شرط پیروی از شریعت و سلطان بود. بنظر میرسد در چنین جهان بینی احساس تعلق به یک سرزمین و یا قوم نمی توانست رنگ نبازد.

سلسله های ترک زبان غزنویان و سلجوقیان که اصالتا از آسیای مرکزی به ایران مهاجرت کرده و با مردم آن آمیخته بودند، هویتی اساسا نظامی داشتند و توجه اصلی آنها متوجه فتح سرزمین های بیشتر بود. اما اهل قلم ایرانی که دستگاه دولتی را اداره میکرد، طبق سنت همیشگی و بخاطر بی تجربگی سلسله های نامبرده در دولرداری، به غیر از دستگاه نظامی، اکثر نهادهای اداری دولت و قشر روحانیان را به دست خود گرفت و از آن طریق نفوذ و حاکمیت فرهنگ ایرانی را ادامه داد. در دوره حکومت های منطقه ای ایرانی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان و دیرتر آل بویه، «اهل قلم» و «اهل شمشیر» نقش و کارکردی مشترک به عنوان دو ستون اصلی دولت داشتند. اما در دوره سلسله های ترک زبان که بیش از یکی دو قرن از مهاجرتشان به ایران نگذشته بود، این اتحاد قلم و شمشیر تا حدی شکاف برداشت. این همان زمانی است که در تاریخ نگاری ایرانی با تمایز و گاه حتی رقابت گروه های «ترک و تاجیک» روبرو میشویم. این تمایز و رقابت تا اواخر دوره صفویان ادامه یافت، اما بتدریج تا دوره نادرشاه تقریبا از بین رفت. احتمالا در این دوره، همگرایی و آمیختگی «ترک و تاجیک» در جامعه ایرانی به اندازه ای تحکیم یافته است که در آثار دوره های بعد چنین تمایزی، اگر هم احساس شود، نشانه رقابت و رویارویی چندانی نبوده است.

هویت ایرانی در عهد سلجوقی

بیان و نشانه های هویت ایرانی در دوره سلجوقیان را میتوان (مانند دوره های دیگر تاریخ ایران) در چند حوزه بررسی کرد: اولاً اشاره مستقیم به نام «ایران» یا نام های مترادف، مرتبط و هم معنا مانند ایرانیان، ایرانشهر، ایرانزمین، ملک عجم، پارس، فرس، پارسی و غیره. این اشاره ها میتوانند به دوره باستانی یعنی پیشا اسلامی یا دوره بعد از اسلام باشند. در عین حال این نشانه ها میتوانند «ایران» را به عنوان تعبیر و مفهومی کلی و غیر مشخص در نظر بگیرند و یا به عنوان نام یک سرزمین و واحد جغرافیائی و سیاسی مشخص و کنونی (نه لزوماً با دولت معین و مشخص خود) به کار برده شوند. در نهایت شاخص های تاریخی و فرهنگی مانند اساطیر، آداب و سنن و جشن های ملی میتوانند به عنوان «نشانه» و شاهد وجود و ذکر هویت ملی ایرانی در آثار دوره های مختلف در نظر گرفته شوند.

در تاریخ نگاری دوره سلجوقی به جز مواردی مانند «تاریخ سلسله سلجوقی» اثر بُنداری اصفهانی (درگذشت 1100) و «سیرت جلال الدین منکبوری» نوشته شهاب الدین نسوی (درگذشت 1253) اشاره چندانی به تعبیر «ایران» به عنوان واحد سیاسی و جغرافیائی نمیشود. این نیز طبیعی است، زیرا در دوره سلجوقیان گستره دولت سلجوقی به مراتب وسیع تر از سرزمین های ایرانی بود و سلاطین یا وزیران و دبیران دستگاه سلجوقی دلیلی نداشتند که تمامی دولت خود را تنها «ایران» بنامند.

در شعر فارسی این دوره، حماسه سرائی دوره سامانیان و غزنویان رنگ می بازد و جای آن را آمیزه ای از اساطیر و داستان های ایرانی و اسلامی میگیرد. به گفته احمد اشرف «این تحول را میتوان به نوعی پیش درآمد مشخصات هویت ایرانی در آثار دوره پسامغولی و صفوی به شمار آورد».¹

با اینهمه، از شاعران این دوره امیر معزی (درگذشت 1147) سلاطین سلجوقی را «شاه» ایران (و گاه «شاه ایران و توران») و حافظ و مدافع این سرزمین می نامد. چند مثال:

در مدح سلطان سنجر:

سایه یزدان و خورشید همه سلجوقیان – ناصر دین خسرو مشرق که نامش سنجر است
شهریاری کز خطاب و ناز او نازد همی – هر کجا در کشور ایران خطیب و منبر است

(...)

آن که شاهان را به ایرانشهر سر بر نام اوست — وان که خاقان را به توران نامه او بر سراسر
بی امر تو در ایران بر ما که دهد فرمان — بی رای تو در توران بر سر که نهاده افسر

(...)

آدینه و صبح و عید قربان — فرخنده گشاد هر سه یزدان
بر ناصر دین و تاج ملت — شاه عجم و پناه ایران¹

نظامی گنجوی (درگذشت 1209) در «هفت پیکر» خود، ایران را به عنوان سرزمینی تاریخی و سیاسی چنین ستایش میکند:

همه عالم تن است و ایران دل — نیست گوینده زاین قیاس خجل
چونکه ایران دل زمین باشد — دل ز تن به بود یقین باشد

و یا خاقانی شیروانی (درگذشت 1190) بیش از بیست بار نام ایران را میبرد، از جمله:

چون غلام توس خاقانی، تو نیز
جز غلام خسرو ایران مشو

در اشعار انوری (درگذشت 1189) و سنائی (درگذشت 1131؟) میتوان به چندین کاربرد نام «ایران» برخورد. از آن میان در برخی از این اشعار مانند شکایت نامه انوری در باره دست اندازی های ترکان اغوز به خراسان نام «ایران» نه تنها با اشاره به گذشته و اساطیر، بلکه به عنوان سرزمین موجود در آن دوره به کار رفته است:

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

.....

کارها بسته بود بی شک در وقت و کنون
وقت آن است که راند سوی ایران لشکر

برخی شاعران دیگر به طور غیر مستقیم از ایران سخن میگویند. مثلاً سعدی (درگذشت 1291 یا 1292) با اشاره به چهره های افسانه ای شعر و ادبیات فارسی مانند رستم و اسفندیار به سلاطین نصیحت میکند که از میراث بزرگان گذشته پند گیرند. اما تعداد دیگری مانند سیف فرغانی (درگذشت اوایل قرن چهاردهم) گاه به بدگویی در باره ایران نیز می پردازند. فرغانی تا آنجا پیش میرود که میگوید «آب و خاک ایران برای طهارت و ادای نماز مسلمانان مساعد نیست، زیرا پادشاهان ساسانی آن را نجس کرده اند.»²

نزد آن کاز حدّث نفس طهارت کردست — خاک آن ملک کلّوخی زی استنجاست
نزد عاشقِ گلّ این خاک نمازی نبود — که نجس کرده پرویز و قباد و کسراست³

البته بعضی ها با اشاره به آثار دیگر متصوفین این دوره، این شعر را به معنی بی توجهی و حتی بیزاری صوفیان از ثروت و مکنّت شاهانی مانند قباد و کسرا تفسیر کرده اند و نه توهین به آب و خاکی بخصوص، یعنی ایران. فرغانی شاعری صوفی، ایرانی

¹ از صفحات گوناگون دیوان امیرالشعرا معزی، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران 1318 شمسی

² Ashraf: Idem, also:

دیوان سیف فرغانی، چاپ دوم، تهران 1341، ص. 31

³ حدّث به معنی ادرار، بول؛ استنجاه به معنی پاک کردن مدفوع با کلّوخ

و زاده منطقه فرغانه در آسیای مرکزی بود. او به دنبال حمله مغول ابتدا به تبریز و از آنجا به آق سرای آناتولی گریخت که آخرین سلجوقیان روم هنوز در آنجا حکومت میکردند. ظاهراً شعر نامبرده فرغانی به نوعی نقطه اوج تقابل و تعارض بین اندیشه هویت و وابستگی سرزمینی و فرهنگی به ایران و، در مقابل و حتی در دشمنی با آن، برتری دادن به طهارت و نماز برای مسلمانان است. اما این طرز تفکر اگرچه رگه‌هایی از آن بعد‌ها هم ادامه یافت و هنوز هم وجود دارد، هرگز نتوانست به اندیشه غالب ایرانیان یا ترکان ایران و آناتولی تبدیل شود.

در بسیاری آثار ادبی و سیاسی این دوره مانند «قابوس نامه» عنصرالمعالی میتوان با ده‌ها اشاره به آداب و رسوم و طرز فکر و زندگی ایرانیان روبرو شد. در همین اثر تنها در چند مورد به تعبیر «عجم» بر میخوریم. نظام الملک نیز در اثر معروف خود با عنوان «سیاست نامه» با کاربرد تعبیر «تازیکان» از ایرانیان بحث میکند و در عین حال به ده‌ها مورد از زندگی سیاسی و فرهنگی و همچنین میراث و حافظه جمعی ایرانیان اشاره می‌نماید. دو اثر فارسی این دوره (هر دو در اوایل قرن دوازدهم م.) که شهرت به مراتب کمتری از شاهنامه فردوسی دارند، هر کدام بیش از صد بار نام «ایران» باستان را می‌برند و از داستان‌ها و افسانه‌های پارسی میگویند. یکی از این آثار «کوش نامه» اثر ایرانشاه ابن ابوالخیر است که ظاهراً منابع متفاوتی از فردوسی را به کار برده است. اثر دوم «بهمن نامه» نام دارد که یک مثنوی حماسی شامل بیش از 9000 بیت و مربوط به دوره پادشاهان کیانی است. این اثر به محمد بن ملک‌شاه سلجوقی اهدا شده، اما در باره نام نویسنده این اثر اطلاعات دقیقی موجود نیست. همچنین «تاریخ طبرستان» تألیف ابن اسفندیار (درگذشت 1217) ده‌ها بار نام «ایران» و «تازیک» (به معنای «ایرانی») را به کار برده است.

آنگونه که گفته شد، ذکر هویت ایرانی نه تنها با کاربرد مستقیم نام «ایران» بلکه همچنین با در نظر گرفتن یک مجموعه یا کلیتی شامل اشاره به جنبه‌های اساطیری، قومی، فرهنگی و سرزمینی ایرانیان ممکن است. در همین رابطه قبلاً به «گلستان» و «بوستان» سعدی، «قابوس نامه» عنصرالمعالی و «سیاست نامه» نظام الملک طوسی اشاره شده بود. در این آثار اگرچه ذکر مستقیم نام «ایران» به معنی واحد سیاسی و سرزمینی موجود در آن دوره به سختی مشاهده میشود، اما همه آثار مزبور سرشار از جنبه‌های گوناگون و رنگارنگ میراث تاریخی و فرهنگی ایران و ایرانیان است.

شاید به همین جهت است که درست در دوره سلجوقیان، زبان فارسی (و نه عربی) به ویژه در زمینه‌های معینی مانند شعر و ادبیات تصوفی (مثلاً عطار نیشابوری، مولانا جلال الدین بلخی / رومی) به اوج شیوایی و محبوبیت خود در تمامی کشورهای اسلامی قرون میانه رسید. در همین دوره بود که فارسی تبدیل به زبان مشترک و نوشتاری دربار و دیوان در امپراتوری‌های عثمانی، آسیای مرکزی و دولت‌گورکانی هند گردید و شاعران و حتی خود سلاطین این سرزمین‌ها را به نوشتن شعر به فارسی برانگیخت.

دوره ایلخانی و تیموری

با همه خون و خاک دهشتناکی که حمله‌های مغول از سال 1200 به بعد تقریباً برای پنجاه، شصت سال از خود به جا گذاشت، برخی تأثیرات کوتاه مدت و میان مدت آن بر تک‌تک سرزمین‌های منطقه اوراسیا، از جمله ایران، غیرمنتظره جلوه میکرد. به چندی از این تأثیرات سیاسی و اجتماعی در فصل «مغول‌ها می‌آیند» این کتاب اشاره شده بود. در موضوع هویت

ایرانی نیز پیامد های ناخواسته حمله مغول چشمگیر بودند. قبل از همه، هلاکو خان، نوه چنگیز، در سال 1258 در پی حمله به بغداد آخرین خلیفه عباسی و خانواده او را به قتل رسانید و رسماً به خلافت عباسی که پانصد سال نماد امپراتوری بزرگ اسلامی بود، پایان بخشید. با این اقدام سرزمین هایی که در سه قاره آسیا، آفریقا و حتی بخشی از اروپا تحت یک خلافت اسلامی و عربی قرار داشتند، به حال خود رها شدند و هر کدام متناسب با گذشته تاریخی و شرایط موجود خود به راه دیگری گام گذاشتند.

علاوه بر فروپاشی دستگاه خلافت، بدون تردید این نیز نقش مهمی داشت که حکمرانان جدید ایلخانی مسلمان نبودند. آنها اصالتاً شمن باور و بودائی به شمار می‌رفتند. بالاخره در سال 1295 یعنی نزدیک به صد سال پس از حمله مغول به ایران، نوه بزرگ هلاکو، غازان که خان بزرگ سرزمین های ایرانی شده بود، به اسلام گروید و همه مغول های مقیم ایران را به قبول اسلام فراخواند. تا آن وقت غازان در آیین بودائی تربیت یافته بود و شاید هم به همین جهت گفته میشود که او مدارامندی بودائی را با اصول اسلام درآمیخت و از جمله به دستور او یک معبد بودائی در نزدیکی قوچان کنونی ساخته شد. با این همه بعد از گروش غازان به اسلام به دستور او کلیسا ها، آتشکده ها و دیگر معابد اقلیت های دینی را تخریب کردند.

در زمان حملات مغول، در سرزمین های ایرانی، برخلاف دوره اوج سلجوقیان، حکومت و نظام واحد سیاسی، مالیاتی، تجاری و نظامی موجود نبود. هر منطقه و ولایت زیر حکومت یک شاهزاده یا اتابک سلجوقی، این یا آن ایل و قبیله (اغلب ترک یا گاه ایرانی) بود که با یکدیگر پیوسته در حال کشمکش، جنگ و صلح بودند. طبعاً چنین شرایطی برای طرح موضوع هویت ایرانی از طرف وزیران، دیبران، مستوفیان و دیگر اهل قلم ایرانی چندان مناسب نبود. در بهترین حالت آنها می توانستند با حسرت گذشته هایی را خاطرنشان کنند که نیروی فراگیرتر و منسجم تر از قدرت های زودگذر و کوچک محلی زمام امور را در دست داشت. از این جهت بسیاری از تاریخ نگاران گردآمدن همه سرزمین های ایرانی در یک بدنه سیاسی واحد تحت حکومت وارثان ایلخانی مغول در ایران را چنین ارزیابی میکنند که پس از فروپاشی امپراتوری ساسانیان، سرزمین های فلات ایران برای نخستین بار همه باز در یک ترکیب مشترک سیاسی متحد شدند.¹ در این شرایط، اهل قلم، تاریخ نگاری سیاسی ایران را به گونه ای مشخص به عنوان «ایران» و «ایران زمین» از سر گرفتند. منظور از ذکر این نام ها دیگر نه تنها ارجاع به تاریخ پیشا اسلام، بلکه اشاره به همان دوره تالیف تواریخ و تذکره های عهد ایلخانی بود.

لمبتون در کتاب معروف خود با عنوان «تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران» در مقایسه سلجوقیان و متعاقبین مغول-ایلخانی آنان می نویسد که در ارزیابی اوضاع اجتماعی این دو دوره و اینکه آیا همان نظام پیش ادامه یافته یا اینکه کاملاً از طرف ایلخانان متحول شده، نباید به افراط یا تفریط رو بیاوریم. «سلجوقیان» نظام جدیدی پی ریزی نکردند، ولی تشکیلات امپراتوری موجود را به مفهوم وسیع آن بنا نهادند. مغولان، برعکس، موازنه موجود را درهم ریختند و نظام تازه ای در انداختند. لیکن به محض اینکه رابطه آنها با قراقوروم (یعنی مراکز امپراتوری مغول، -م.) قطع شد و به اسلام روی آوردند، الگوهای کهن که جامعه را در روزگار سلجوقیان به هم بافته بود، بار دیگر ظاهر گشت. شاید این امر اجتناب ناپذیر بود، چون هنگامیکه ایلخانان به صورت یک سلسله ایرانی درآمدند و بالاجبار از حدود و ثغور جا افتاده و مشخص سرزمین ایران به دفاع پرداختند، در چارچوب همان قیودی قرار گرفتند که سلجوقیان و سلسله های نخستین ایرانی قرار گرفته بودند.²

¹ R.Amitai-Preiss: Ghazan Khan, Mahmud; in: Elr, viewed on 12.09.2022

² آن لامبتن: تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، تهران 1372، ص. 375

تاریخ نگاران دوره ایلخانی نیز در همین معنا به احیا و بازگوئی موقعیت ایران در تاریخ جهانی آن روزگار کوشیدند. به همین جهت است که «جامع التواریخ» خواجه رشید الدین فضل الله همدانی (درگذشت 1328) غالباً به عنوان نخستین تاریخ جامع جهان شمرده میشود که در دوره ایلخانان مغول حاکم بر ایران نوشته شده است. از سوی دیگر، این اثر دوجلدی احتمالاً پاسخگوی نیازهای حکمرانان ایلخانی مغول برای آشنائی با جهان (از جمله هند و «فرنگ») و ادیان آنان به حساب می‌آمد.

خواجه رشیدالدین در اثر نامبرده خود و همچنین «تاریخ مبارک غازانی» و «سوانح الافکار» ده‌ها بار از «ایران» به عنوان سرزمین و حکومتی موجود نام می‌برد و آن را احتمالاً برای اولین بار «کشور ایران» نیز می‌نامد.¹ او مرزهای ایران آن دوره را «در شرق از آمو تا رود جهلهم در شمال هندوستان و در غرب از بیزانس (روم) تا مصر» می‌خواند.² در صفحات دیگر آثار رشیدالدین میتوان به تعابیر «اهالی ایرانزمین» و «خلائق ایرانزمین»، «ممالک ایرانزمین»، «خان ایرانزمین» و «ملوک ایرانزمین» نیز برخورد. خواجه رشیدالدین نیز مانند دیگر تاریخ نگاران و جغرافی دانان عصر خود، هنگام برشمردن مشخص پادشاهی‌های مهم عصر خود، از ایران، توران، فرنگ، مصر، مراکش (مغرب)، بیزانس (روم)، هند و چین نام می‌برد.

دیگر آثار تاریخی مانند «تاریخ» ابوسلیمان بن‌اکتی (درگذشت 1330)، «مجمع الانساب شبنکاره‌ای» (1333)، «دستور الکاتب» محمد نخجوانی (درگذشت 1336)، «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی (درگذشت 1349) و «مطلع السعدین» عبدالرزاق سمرقندی (درگذشت 1371) نیز بارها از ایران و تعابیر مرتبط با آن سخن می‌گویند. مثلاً سمرقندی در شرح جنگ سلطان أُلجایتو با دشمنانش می‌نویسد «اگر خواست خداوند نمی‌بود، از پادشاهی ایران چیزی جز نام باقی نمی‌ماند.» او در جایی دیگر مرزهای دولت سلطان ابوسعید ابوالخیر را «از سیحون تا فرات» نامیده و علاوه میکند که «ایران‌شهر عبارت از شهرهائی است که بین این دو مرز قرار گرفته‌اند.» در این دوره که شامل عصر تیموری نیز میشود، آثار تاریخی و جغرافیائی دیگری نیز از ایران به عنوان یکی از کشورهای مهم منطقه نام برده‌اند، از جمله: «زیده التواریخ» و «جغرافیا» نوشته حافظ ابرو (درگذشت 1417)، «جامع التواریخ حسنی» اثر تاج الدین حسن یزدی، (درگذشت 1453) و «روضه الصفا» از میرخواند (درگذشت 1497). در مجموع میتوان گفت که در 42 مورد نام ایران و تعابیر مرتبط با آن در آثار نامبرده این دوره ذکر شده است.³

همچنین باید علاوه نمود که در اسناد باقیمانده از مکاتبات بین پادشاهان ایران و سلاطین کشورهای همسایه از دوره تیموری تا صفوی، طبق شمارش احمد اشرف 19 بار به تعبیرهای ایران، ایرانزمین، کشور ایران، شاهنشاه ایران، احوال ایران، ملوک (پادشاهان) ایران، ممالک (ایالات) ایران، شهریار دیار عجم، سپهسالار ایران، و «ایران و توران» برمیخوریم. در فصل‌های مربوط به سلسله‌های بعدی قراقویونلو و آق قویونلو کتاب حاضر نیز دیدیم که بسیاری از سلاطین مزبور (از جمله جهان‌شاه قراقویونلو، اوزون حسن آق قویونلو و طبعاً شاه اسماعیل صفوی) به عنوان «پادشاه ایران» تاجگذاری کرده و در فرمان‌ها و نامه‌های بین آنها و سلاطین عثمانی و پادشاهان اروپائی، «پادشاه ایران» نامیده شده‌اند.

اما به نظر احمد اشرف اهمیت تاریخ و جغرافیا نگاری دوره ایلخانی و تیموری به احیاء و کاربرد فراوان مفاهیم «ایران» و «ایرانزمین» محدود نیست، بلکه این آثار در عین حال وثیقه‌ای جهت نشان دادن تداوم اندیشه ایران از دوران باستان تا

¹ Ahmad Ashraf: Idem

² Idem

³ در این فصل نقل قول‌های بی‌ماخذ از همین مدخل دانشنامه ایرانیکا نوشته احمد اشرف هستند که بخاطر پرهیز از تکرار، ذکر نشده‌اند.

عهد ایلخانی و تیموری به شمار می‌روند. از نظر شرح و تحلیل تداوم اندیشه ایران و ایرانیت از دوره باستان تا اوایل دوره صفوی دو اثر «نظام التواریخ» ناصرالدین بیضاوی (درگذشت 1316) و «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی (درگذشت 1349) نقش بزرگی ایفاء نموده‌اند. بیضاوی در مقدمه اثر فارسی خود می‌نویسد: «و این کتاب را از تاریخ‌های معتبر فراهم آوردم و نظام التواریخ نام کردم، چه در آن سلسله حکام و ملوک ایران زمین که طول آن از فرات است تا به جیحون، بلکه از دیار عرب تا حدود خجند، چنانکه یاد کرده‌اند از زمان آدم الی یومنا هذا... (تا به امروز-م.)»¹ بیضاوی سپس تاریخ جهان از ابتدا تا به آن دوره را به چهار «قسم» تقسیم می‌کند: قسم اول: در بیان شرح حال انبیا (...) قسم دوم: اندر تعداد ملوک فرس و شرح احوال ایشان با ضحاک علوانی و و افراسیاب تورانی و اسکندر یونانی و اسطحن رومی (...). قسم سیم: در شرح حال خلفا و ائمه اسلام (...) و قسم چهارم: اندر اخبار سلاطین عظام و ملوک کرام که در ایام خلفای بنی عباس به استقلال و استبداد در ممالک ایران پادشاهی کرده‌اند (...)»² البته در اینجا موضوع بر سر علمی و مدلل بودن یا نبودن این نظریه تقسیم تاریخ جهان به چهار دوره یا درستی تشخیص مرزهای گذشته ایران نیست، بلکه نشان دادن آن است که تداوم اندیشه ایران و ایرانیت از پیش از اسلام تا دوره تالیف این اثر یعنی اوایل قرن چهاردهم بین اهل علم و قلم ایرانی رواج داشته و تازه از دوره صفوی شروع نشده است. «تاریخ گزیده» حمدالله مستوفی و تواریخ بعدی که در دوره صفوی نوشته شده‌اند، هر کدام به نوعی تحت تاثیر این نگرش تداوم تاریخی بوده‌اند.

صفویان و هویت مشخص تر ایرانی

صفویان با همه تند روی‌های مذهبی و سیاسی خود، چهره مشخص تری به هویت ایرانی بخشیدند. ایران وحدت سیاسی خود را باز یافت و رسمیت مذهب شیعه، اگرچه به غیر شیعیان غالباً به زور قبولانده شد، هویت مذهبی جدیدی به ایران بخشید. برآمدن صفویان با قدرت یافتن دولت‌های عثمانی در غرب، گورکانی در هند و ازبکی در آسیای مرکزی همزمان بود. مردم آنها غالباً سنی مذهب بودند. از این جهت مذهب شیعه، ایران صفوی را از دیگر کشورهای اسلامی متمایز می‌کرد. این، هویتی قومی-مذهبی بود، یعنی نه فقط ایرانی، بلکه ایرانی و شیعه. روزگار صفویان ضمناً همزمان بود با ادامه گسترش نفوذ و محبوبیت زبان و بخصوص شعر فارسی در کشورهای اسلامی که از قرن نوزدهم به بعد مردم کشورهای اروپائی را نیز تحت تاثیر خود قرار داد.

در دوره صفویان اقدامات مهمی در جهت تلفیق آداب و سنن مذهبی و قومی-ملی مانند مراسم عاشورا و برگزاری جشن ملی نوروز انجام گرفت. پادشاهان صفوی لقب ایرانی «شاهنشاه» داشتند، اما آنها در ضمن خود را «کلب» یعنی «سگ آستان علی» نیز می‌نامیدند. (چنانکه در فصل‌های گذشته هم دیدیم، پادشاهان آق‌قویونلو و قراقویونلو نیز مانند شاهان صفوی تاج برسر گذاشته، خود را «پادشاه ایران» می‌نامیدند و سلاطین خارجی از جمله سلطان بایزید دوم عثمانی نیز در مکتوبات خود آنان را «پادشاه ایران از نسل جمشید و فریدون» خطاب می‌کردند.³) بخصوص در دوره صفویه باور به این حدیث از پیامبر اسلام که گفته باشد «خدای را دو گروه گزیند از جمله خلق او، از عرب قریش و از عجم پارس»⁴ ترویج گردید.

¹ قاضی ناصرالدین بیضاوی: نظام التواریخ، تهران 1382، ص 3

² همانجا.

³ ن. فصل‌های این کتاب با عنوان «میان‌دوره ترکمنی»، «پیش از شاه اسماعیل»

⁴ علی اکبر دهخدا: امثال و حکم، ج. 3، چ. 6، تهران 1363، ص. 1357-1358

همچنین روایات مربوط به وصلت شهربانو از دختران یزدگرد ساسانی با امام چهارم شیعیان، علی بن حسین معروف به زین العابدین، رواجی بیش از پیش یافت. این روایات قبل از صفویه نیز موجود بوده و حتی در «قابوس نامه» عنصرالمعالی کیکاوس زیاری (درگذشت 1087) نیز ذکر شده،¹ اما به نظر می‌رسد که با رسمیت یافتن شیعه به عنوان مذهب رسمی دولت صفوی، این قبیل روایات نیز رسوخ بیشتری در باورهای مذهبی ایرانیان پیدا کرده اند تا همگونی ایرانیت و تشیع تحکیم گردد. در دوره صفوی روش تاریخ نگاری دوره ایلخانی و تیموری با تاکید بر هویت ایرانی همچنان ادامه یافت.

غیاث الدین خواندمیر (درگذشت 1524) که نخستین تاریخ نگار معروف دوره صفوی شمرده می‌شود، آخرین مورخ مشهور دوره تیموری و فرزند مورخ معروف همان دوره، میر محمد میرخواند بود. سه جلد تاریخ او با عنوان «حبیب السیر» از نظر کاربرد نام «ایران» و تعابیر مرتبط با آن جالب است: 28 بار در رابطه با ایران باستان، تنها 12 بار در دوره اسلامی تا عصر ایلخانی و تیموری و 69 بار در جلد سوم شامل تاریخ دوره ایلخانان و تیموریان، یعنی بیشترین تاکید روی هویت ایرانی در دوره ایلخانی-تیموری بوده است. در دوره صفوی همین سطح بالای هویت ایرانی در تاریخ نگاری ادامه یافت. دیگر آثار مهم تاریخ نگاری این دوره مانند «عالم آرای شاه اسماعیل» و «عالم آرای شاه طهماسب» نیز بارها و بارها نام ایران و تعبیرهای مرتبط با آن را به کار گرفته اند.

نکته جالب دیگر که از نظر همگرایی و آمیختگی تاریخی ایرانیان و ترکان اهمیت دارد، تالیف چند کتاب تاریخ توسط برخی از اعضای ایلات قزلباش ترکمن به زبان فارسی و اشتغال آنان در کارهای اداری و دبیری دیوان پادشاهان صفوی است. از آن جمله است «احسن التواریخ» حسن بیک روملو (درگذشت 1577) از لشکر «قورچی ها» یعنی نظامیان سلطنتی شاه طهماسب اول و مدتی بعد «عالم آرای عباسی» نوشته اسکندر بیک ترکمان معروف به «مُنشی» (درگذشت 1629) از دبیران ارشد دستگاه شاه عباس کبیر.

چرا این نکته اهمیت ویژه ای دارد؟

اکثریت بزرگ ترک ها تا دوره غزنویان و سلجوقیان کوچ نشین بودند، در دشت های آسیای میانه می زیستند و اساسا با جنگ و امور نظامی و یا با دامداری امرار معاش میکردند. در پنجاه سال پایانی دولت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر (950 تا 1000) ترک ها در عین حال که به ولایات هم مرز ایرانی دست اندازی میکردند، به تدریج و از راه های مختلف مانند مهاجرت طایفه ها و قبایل یا به غلامی گرفته شدن آنان در حمله های همسایگان مسلمان (ایرانی و عرب) وارد دنیای اسلام شدند. ترک ها یکی دو قرن قبل از آن هم به صورت صلح آمیز و از طریق تجارت و وصلت در ماوراءالنهر، فرغانه و خوارزم و همچنین «دهستان» یعنی صحرای قراقوم کنونی مسکون شده بودند. اما تعداد آنان کم و تاثیر آنان بر زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان ناچیز به شمار میرفت. بعد از فروپاشی ساسانیان و قبول اسلام، سامانیان در شرق ایران قدرت گرفتند. با زوال تدریجی سامانیان، ترک ها به تدریج در لشکریان سامانی، دیگر امیران ایرانی مانند آل بویه و حتی لشکر خلیفه عباسی در بغداد قدرت روزافزونی کسب کردند و با غزنویان، حکومت محلی خراسان و سرزمین های وسیع تر همسایه را به دست خود گرفتند. تاسیس دولت غزنوی نخستین حاکمیت مهم و دولتی ترک ها در سرزمین های ایرانی بود. بزودی سلجوقیان از

¹ عنصرالمعالی کیکاوس: قابوس نامه، چاپ تهران 1335، ص. 116-117

طریقی دیگر، با راه جنگ با غزنویان قدرت حکومتی خود را ابتدا در خراسان و سپس تمامی ایران و فراتر از آن گسترش بخشیدند.

ترک ها اساساً دو شاخه بودند: (الف) ترک های که خاستگاه غلامی داشتند و مهارت اصلی آنها در جنگ و امور نظامی بود و (ب) قبیله ها و طایفه های که اصولاً در جستجوی مراتع مناسب برای گوسفندان خود و امرار معاش بهتر به ایران مهاجرت میکردند. بخشی از مردم این قبایل دامداری و تا حدی تجارت میکردند و بخش دیگر که عبارت از جوانان نیرومند و جنگجو بود، همراه با غلامان سابق به لشکریان خان ها و سلاطین می پیوستند.

با وجود سلطنت غزنویان و سلجوقیان اصالتاً ترک زبان که مجموعاً حدود 250 سال طول کشید، اداره دولت، تجارت، کار علمی و هنری، نویسندگی، دبیری، ساختن راه و خانه، بافتن پارچه و تولید کفش و اسلحه غالباً در دست ایرانیان بومی باقی ماند. حضور و فعالیت ترک ها در این زمینه ها بسیار محدود بود، زیرا این حوزه ها با زندگی و گذشته کوچ نشینی سازگار نبودند (و نیستند). برای این کار لازم است که جامعه یا فرد و خانواده مزبور یکجا نشین و ترجیحاً شهرنشین باشد. حتی کشاورزی هم اصولاً با کوچ نشینی سازگار نیست. یکجا نشینی شرط اولیه تمدن است. با ادامه زندگی چادرنشینی، حکمفرمائی بر مردمی یکجا نشین و اداره کردن حکومت آن نیز غیر ممکن است. به همین جهت وقتی نخستین نسل های غزنویان و سلجوقیان به حکومت و سلطنت رسیدند، دیگر عملاً با قبیله خود نمی زیستند، بلکه در شهرهای بزرگ تر همراه با دیگر قشرهای جامعه به سر میبردند و کودکانشان، یعنی نسل های بعدی سلاطین و حاکمان محلی، اغلب نه در قبیله خود و در دشت های دوردست، بلکه مانند کودکان و نوجوانان اهل قلم ایرانی و بومی (وزیران، دبیران و مستوفی ها) در شهرها آموزش می دیدند و برای رهبری آینده کشور آماده میشدند. نمونه سبکتکین، پسر و جانشین او محمود غزنوی و پسر و جانشین محمود یعنی مسعود غزنوی، نشان دهنده رشد متوازن شهری شدن و تحصیل «علم و ادب» است که برای اهل قلم الزامی بود. اگر از سبکتکین که در قرقیزستان کنونی از طرف یک قبیله مخاصم ترک اسیر گرفته شده و در بازار بردگان چاچ (تاشکند کنونی) به فروش رسیده بود، صرفنظر کنیم، پسر او محمود در غزنی افغانستان به دنیا آمد و به عنوان فرزند و جانشین خان یعنی سبکتکین، فنون جنگاوری و تا حد امکان در نزد ادیبان دربار، علم و ادب فرا گرفت (محمود علاقه وافری به جمع آوری دانشمندان و شاعران مشهور دوره مانند بیهقی، بیرونی و فردوسی در دربار خود داشت). فرزند و جانشین محمود یعنی مسعود نیز با وجود مهارت نظامی و جنگاوری، سهم بیشتری از فن دولرداری و تحصیل علم و ادب یافت، اما بیشتر کار و وقت خود را با لشکرکشی و جنگ سپری نمود. نمونه دیگر و مشخص تری را میتوان در شخصیت ملکشاه سلجوقی (حدود پنجاه سال بعد) دید. ملکشاه پسر آلب ارسلان و بعد از طغرل بیک، سومین سلطان سلجوقی بود. امپراتوری سلجوقی گسترده ترین حد جغرافیائی و اوج قدرت خود را در دوره ملکشاه به خود دید. ملکشاه در عین اینکه مشغول حفظ و گسترش دولت بود، اداره دولت را به معروف ترین وزیر تاریخ ایران و جهان اسلام یعنی خواجه نظام الملک سپرده بود. نظام الملک که در ابتدا وزیر سلطان آلب ارسلان بود، بعد از درگذشت سلطان، از هنگامیکه ملکشاه فقط نه ساله بود، در کنار ادامه وزارت و اداره دولت، وظیفه تعلیم و تربیت ملکشاه را نیز بر عهده گرفت. او همچنین دانشمندان معروف آن روزگار مانند عمر خیام نیشابوری را در گرد و اطراف دربار سلجوقی در اصفهان جمع نمود.

آنچه که در دوره 250 ساله غزنویان و سلجوقیان می بینیم، این است که سلطان ها (که نخستین نسل های آنان اصالتاً از آسیای میانه و در درجه اول ترک زبان بودند) اساساً درگیر لشکرکشی و امور نظامی بودند، در حالیکه کار اداره دولت را به افراد با تجربه، برجسته و کاردان ایرانی می سپردند.

اما ترکیب گروهی و قومی اعضای اقشار اهل قلم (وزیران، دبیران، مستوفی ها) که در زیر حاکمیت سلطان و در کنار «اهل شمشیر» مملکت را اداره میکردند، از چه قرار بود؟

تا دوره صفوی تنها تعداد محدودی از اصالتاً مهاجران آسیای میانه را میتوان مشاهده کرد که در شاخه های دولرداری یا علم و ادب شاخص و فعال باشند. بدون شک، یک دلیل اساسی این امر آن است که مهاجرت ترک ها به ایران و آناتولی، (الف) گذاری پر پیچ و خم و اغلب طولانی از یک زندگی چادرنشینی به زندگی شهرنشینی بود و در عین حال این روند (ب) نه تحولی یکباره و 50-60 ساله، بلکه عبارت از صدها حرکت پس و پیش ایلاتی همراه با صدها اختلاط، اتحاد، دشمنی، جنگ و صلح، قهر و آشتی در عرض دستکم پانصد سال بود. نمی توان نادیده گرفت که از اوایل قرن یازدهم (سال های 1000 م.) تا اوایل قرن شانزدهم (اواسط 1500) یعنی تقریباً برای پنج سده، مهاجرت اقوام و طایفه های ترک از آسیای میانه به طرف ایران و از آنجا در سمت آناتولی، عراق و شام (و در بعضی موارد برعکس) ادامه داشته است. تنها بعد از چند قرن است که به تدریج شاهد چهره های برجسته ترک زبان در زمینه های مختلف اهل قلم میشویم.

البته قبل از دوره صفوی هم دانشمندان و شاعران ترک زبان مانند الغ بیک (درگذشت 1449) و عماد الدین نسیمی (درگذشت 1417) وجود داشتند. اما تعداد آنها محدود بود و از طرف دیگر تقریباً همه آنها از درون زندگی شهرنشینی برخاسته بودند و محصول اختلاط و آمیختگی ایرانیان و ترکان محسوب میشدند.¹

حسن بیک از ایل روملو و نوه سردار معروف ایل روملو و حاکم قزوین در دوره شاه اسماعیل، امیر سلطان روملو بود. حسن بیک که در دوره شاه طهماسب اول جزو قورچی ها یعنی گارد ویژه سلطنتی بود، در دوره جوانی خود همراه با دیگر فرزندان طبقات حاکم تحصیلات معمول و لازم برای ایرانیان جهت کسب مقام اداری و دولتی را از سر گذرانید و در حوزه های منطق، کلام و خطاطی تبحر یافت. یکی دیگر از مورخین معروف ترکمن در دوره صفوی، اسکندر بیک روملو یا ترکمان (معروف به «منشی») نام داشت که از دبیران خصوصی شاه عباس و نویسنده «عالم آرای عباسی» بود. دو جلد باقی مانده از «احسن التواریخ» حسن بیک دوره اسلام تا شاه طهماسب را به قلم می آورد که اطلاعات دست اولی در باره حکومت های تیموری و ازبک در شرق و دوره پیش از صفویان، از جمله پادشاهان آق قویونلو و سلاطین عثمانی به دست میدهد.

اسکندر بیک نیز از دبیران معروف دستگاه شاه عباس بود و از شاهان شخصی بسیاری تحولات به شمار میرفت. «عالم آرای عباسی» اسکندر بیک به عنوان مهم ترین اثر در باره دوره شاه عباس کبیر به حساب می آید. هر دو دبیر ترکمن عالم آرای خود را با زبانی روان و شیرین به قلم آورده اند که در عین حال از نظر بررسی تاثیر واژگان و حتی قواعد دستوری ترکی و مغولی بر فارسی آن دوره جالب است.

¹ ضمناً. به نیم فصل «ترک ها در عصر زرین دانش» در: عباس جواد: ترکان ایران و ایران ترکان، تهران، 1400، نشر روزنه، ص. 104-107.

از این جهت است که دبیری و تاریخ نگاری حسن بیک روملو و اسکندر بیک ترکمان منشی اهمیت دارد. همزمان با افزایش یکجا نشینی و پسرفت کوچ نشینی که یک جنبه آن نیز زندگی مشترک در شهرها و اختلاط اقوام صرفنظر از زبان و مذهب افراد است، تعداد ترک زبانانی که نه تنها به امور نظامی، بلکه به همه رشته های زندگی سیاسی، اجتماعی، تجاری، علمی و فرهنگی روی می آوردند نیز به تدریج فزونی یافت. این در عین حال نشانه تعمیق و تحکیم اختلاط و آمیختگی ایرانی و ترک در جامعه ایرانی بود. تحول و تداوم این جریان و ثمرات آن را می توان پانصد سال بعد در نمونه اندیشمندان و روشنفکران برجسته ای چون دکتر محمود افشار (یزدی) و فرزند او ایرج افشار مشاهده کرد.¹ این روند هنوز و بخصوص با رشد و افزایش مهاجرت در داخل ایران و خارج از آن و همچنین پیشرفت سرسام آور تکنولوژی و راه های مدرن مسافرت سرعتی گرفته است که تا چند دهه پیش قابل تصور نمی بود.

البته این روند قبل از صفویان و احتمالاً از همان آغاز ورود ترکان به جامعه ایرانی و مسلمان در قرون نهم و دهم میلادی شروع شد. در مقابل، بدون شک، جامعه ایرانی حتی بعد از صفویان نیز شاهد اهمیت فراوان نقش سیاسی و اجتماعی قبایل و ایلات کوچ نشین بوده است. اما بعد از انقلاب مشروطه و بخصوص تاسیس دولت مرکزی و سراسری پهلوی با ارگان های واحد سیاسی، نظامی، اداری، دادگستری و آموزشی، ایران نیز مانند بسیاری کشورهای دنیا وارد جریانی شد که به نظر بازگشت ناپذیر می نماید، حتی اگر تاسیس جمهوری اسلامی و تحولات بنیادین و شریعت مدار پنجاه سال گذشته پرسش ها و نگرانی های بسیاری در ذهن مردم ایجاد کرده باشد.

آنچه که در باره دو دبیر و تاریخ نگار ترک زبان روزگار صفویان گفته شد، حاشیه ای بود بر موضوع هویت ایرانی و تاکید بر آن در عهد صفویان. بعد از این حاشیه یا مقدمه، اجازه بدهید این فصل را با نمونه های دیگری ادامه داده، به پایان برسانیم. از میان دیگر مورخین صفوی که همگی به طور فراوان نام «ایران» و تعبیر های مرتبط آن را ذکر کرده اند، میتوان از «روضه الجنان» ابن کربلای (درگذشت 1589)، «احیاء الملوك» ملکشاه حسین سیستانی (درگذشت 1619)، «تذکره میخانه» ملا عبدالنبی فخرالزمان (درگذشت 1619)، «خُلد برین» واله اصفهانی (درگذشت 1648) و «دستور شهریاران» نصیری (درگذشت 1698) نام برد.

در همین رابطه اشاره به محمد مفید بافقی (درگذشت 1679) و اثر او موسوم به «جام مفیدی» نیز جالب است. در این اثر، او بارها نام «ایران» و تعبیر «عجم» را به کار می برد، از هند، توران و روم به عنوان همسایگان ایران سخن میگوید و از ایرانیانی تعریف میکند که به خارج از کشور رفته و بعد بخاطر دلتنگی و «حُب الوطن» خواهان بازگشت به ایران هستند. بافقی نیز مانند مستوفی از «ایران»، «ایرانزمین» و «ایرانشهر» نام می برد و از چهره های اساطیری ایران میگوید که گویا پایه گذار بسیاری از شهرها و استان های بزرگ ایران مانند آذربایجان، فارس، عراق و یزد بودند و در پایان به نام جزیره های ایرانی خلیج فارس و بحر عمان اشاره میکند.

بنا به شمارش احمد اشرف، در هر اثر نامبرده در دوره صفوی، به حساب میانگین 62 بار نام ایران و تعبیرهای مرتبط با آن به کار برده شده است.² در ضمن ظاهراً از تعبیر «حُب الوطن» نیز برای نخستین بار در دوره صفوی استفاده شده است.

¹ ن. عباس جواد: دو افشار یزدی، محمود و ایرج افشار، در: تارنمای «چشم انداز»، 13.05.2018

² Ashraf: Idem

به نظر شفیع کدکنی حدیث مربوط به «حُب الوطن من الایمان» به معنی «وطن دوستی از ایمان است» نیز احتمالاً باید ساخت ایرانیان باشد، زیرا در آن دوره ایرانیان با گذشته تاریخی خود دغدغه بیشتری نسبت به سرزمین ایران داشتند تا اعراب اساساً بادیه نشین که هویت قبیله ای آنان قوی تر از تعلق به سرزمینی عربی بود.¹

در مجموع میتوان گفت که «ایرانیان در طول تاریخ دراز مدت پیشا مدرن خود، فراتر از احساس تعلق خانوادگی، محلی و منطقه ای، یک هویت نسبتاً منسجم فرهنگی و تاریخی نیز به وجود آورده اند که از سرزمین های گوناگون ایرانی ریشه گرفته است.»²

¹ Idem

² Idem

